هو العلیم

بررسی مساله تعدد زوجات و مساله ازدواج موقت(۲)

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۱۰

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه علىَ سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

راجع به مطالبی که در جلسه قبل صحبت شد مطالب مختلفی و برداشتهای متفاوتی پیدا شده بود، بعضی تفریط و بعضی افراط و بعضی هم معتدل و به طور منطقی با مسئله برخورد کرده بودند، اما از ناحیه تفریط خب شاید تصور بعضی این باشد که ما این مطالب را بر اساس یک برداشت سطحی و بدون توجه به حقیقت و عمق آن و واقعیت آن مطرح می‌کنیم و چندان نسبت به این قضایا آن‌طوری که باید و شاید توجه نمی‌شود اما مسئله این‌طور نیست، مسئله شوخی و مزاح نیست و این مجالس هم برای جمع شدن و صرف یک اجتماع تشکیل نشده و من هم فرصت برای یک هم‌چنین مسائلی را ندارم و

منظور فقط آمدن و نشستن و همدیگر را دیدن و به عبارتی با این تجمعات دلخوش کردن نیست، بلکه مسئله مسئله جدی است و مطالب را به مسخره گرفتن و استهزاء کردن و با مزاح برگزار کردن باید در جای دیگر این مسائل انجام بشود، افرادی که در این مجلس شرکت می‌کنند افرادی هستند که به دنبال مطلب هستند و به دنبال ادراک واقعیت، چون واقعیت را بعضی‌ها خوش آید یا خوش نیاید و اگر کسی نمی‌تواند این مطالب را قبول کند و ادراکش برای او مشکل است اختیار و انتخاب با خود شخص است و آن چه که وظیفه حقیر است بیان واقعیت و بیان مسئله است و از بینش و برداشت و آن نظری که به این قضیه می‌رسد من نمی‌توانم عدول کنم و این تجربه‌ای است که سالها ما با این تجربه دست به گریبان بودیم و همین تجربه را در سالیان بعد از وفات مرحوم آقا ما به نمایش گذاشتیم و در ارتباط با مسائلی که گذشته، مخصوصا راجع به همین قضیه که مورد بحث هست همه می‌دانند که راجع به مطالبی که پیش آمده من چه نظراتی ارائه دادم و چه

جهت گیری در مطالب از من سر زده است، تمام اینها به خاطر این قضیه است که من خود را در قبال آن بینش و آن برداشتی که از مسائل اسلامی‌دارم متعهد و مکلف می‌بینم و از آن برداشت نمی‌توانم تخطی کنم، این راجع به تفریطی که نسبت به مسائل از بعضی از افراد سر زده و اما بعضی‌ها جانب افراط را در این مسئله ملاحظه کردند و تصورشان این بوده که مقصود از بیان این مطالب یک شتاب و یک جهش و بروز بعضی از مسائل احساسی است که خب طبعا باید گفت که منظور ما از طرح این مسائل اینها هم نبوده و این که یک واقعیتی در جامعه وجود دارد و ما باید به این واقعیات توجه کنیم و نمی‌توانیم از این مسائل بگذریم و از مطالبی که از بزرگان دین و اولیای دین به ما رسیده نمی‌توانیم سرسری رد بشویم، باید این مسئله در جای خودش به نحو سنجیده و با تأمل و با تدبّر و با رعایت جوانب و رعایت اصلح طرق و احسن طرق باید انجام‌بگیرد، اما این که منظور این باشد که هر کسی بیاید و به هر نحوی بخواهد اقدامی بکند، نسنجیده و بدون توجه به جوانب و عواقب و مسائلی که ممکن است پیش

بیاید، خب این قضیه مانند سایر کارها دور از عقل و دور از مصلحت اندیشی است.

در مجلس گذشته صحبت این بود که ما باید با واقعیات سر و کار داشته باشیم و احساسات را کنار بگذاریم، هر شخصی یک حال و یک موقعیت و یک مزاج و یک نحوه برخورد با این مطلب را دارد و انسان نسبت به این قضیه باید برخورد صحیح را داشته باشد، حالا بعضی نمی‌توانند تحمل کنند بعضی‌ها نمی‌توانند ادراک کنند، بعضی‌ها نمی‌توانند آن سعه کافی برای این مسئله را داشته باشند خب این یک مسئله‌ای است که هر شخصی خودش می‌داند، ما که نمی‌توانیم بر اساس سعه افراد یا بر اساس نحوه بینش افراد بیاییم صحبت کنیم و الا باید به تعداد افرادی که انسان با آنها ارتباط دارد یا ارتباط ندارد باید مطلب عوض کند، این شخص باید این کار را بکند آن می‌گوید با آن نحوه کرد این نباید این باید ...، در حالی که مسئله این‌طور نیست.

مقصود و منظور از طرح این مسئله این بود که این قضیه به عنوان یک معضل اجتماعی در جامعه

اسلامی که راه خدا و پیمودن مسیر الهی جدای از متابعت از شرع و متابعت از دستورات اسلامی هم نیست، از این نقطه نظر این قضیه مورد توجه و مورد بررسی قرار گرفته و نظر شارع و نظر اسلام و نظر اولیاء دین را نسبت به این مسئله ما بیان کردیم و راه منطقی و راه عقلایی در ارتباط با این مطلب را مطرح کردیم، اما این که این قضیه موجب بشود که هر شخصی به هر نحوی ...، بنده خودم در جلسه گذشته عرض کردم موقعیت من و نحوه خصوصیات شخصی خودم و اشتغالات خودم اجازه نمی‌دهد، خب این را بنده صریحاً عرض کردم، اما این دلیل نمی‌شود که حالا من چون این‌طور هستم به افراد دیگر بگویم شما نباشید یا این که افراد دیگری که نه استعداد دارند آمادگی دارند، پذیرش دارند، می‌توانند متکفل دو تا خانواده باشند، می‌توانند به یک نحوی با توجه به مسائلی که عرض شد، آنها هم نمی‌توانند نسبت به من این تحمیل را به وجود بیاورند که شما که این حرف را می‌زنید پس چرا خودت پا به عمل نمی‌گذاری، خب این مسئله مسئله‌ای است که باید همه جوانب مورد توجه قرار

بگیرد و منظور بنده از طرح این مسئله فقط این بود که آن‌قدر نسبت به این قضیه به من نامه نوشته می‌شد، مطالب گفته می‌شد، شفاها کتباً و مسائل مختلفه‌ای بالاخره یک قضیه معضله‌ای است، این مسئله‌ای است مسئله مهمی‌است مطرح می‌شد و چه بسا نظرات مخالفی با آن چه که در ضمیر ما می‌گذرد مطرح می‌شد و مسائل خلاف بود و من اینها را خلاف می‌دیدم، فقط برای این که نظر شرع و نظر بزرگان راه و اولیاء طریق را نسبت به این قضیه عرض کرده باشم تا این که شبهه نباشد فقط برای این‌مطلب را عرض کردم، اما این که شخص من پیشنهادی به کسی یا این که درخواستی یا مسئله‌ای باشد نه! هیچ نحوی این برداشت نباید باشد و هیچ‌گونه نسبت به این قضیه بنده اظهار نظری از این نقطه نظر در مسائل شخصی افراد ندارم و حتی همین دیشب یک کسی یک تلفنی ما به اصطلاح داشتیم راجع به یک مورد مخصوصی خیلی آن مورد به ما اصرار می‌کرد نسبت به ما که ما نظر مساعد یا مخالفش راعلی کل حال هر چه هست مطرح کنیم،

من گفتم نمی‌توانم، نظر نظر شخصی است شما خودتان بررسی کنید و ببینید که مسئله از چه قرار است، من نسبت به این مطلب نمی‌توانم من مطلب را گفتم دیگر هر شخصی باید مطابق با آن حالات خودش، مطابق با آن کیفیات خودش، مطابق با آن چه را که می‌تواند در ارتباط با این مسئله ارائه کند، در ارتباط با این قضیه هر شخصی خودش می‌داند، ما نمی‌توانیم به خصوص این قضیه اظهار نظر کنیم و دخالت کنیم.

چطور این که مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در تمام طول حیات خودشان همان‌طوری که عرض کردم نسبت به شخصی مطرح نکردند و پیشنهاد نکردند فقط یک مورد من در نظرم هست که نسبت به آن یک مورد ایشان فرموده بودند که شما باید ازدواج مجدد داشته باشید، اما هر کسی که بیاید و بگوید که مرحوم آقا گفتند از این افرادی که در زمان حیات مرحوم آقا ازدواج مجدد داشتند که مرحوم آقا خودشان گفتند شما باید داشته باشید این مطلب صحت ندارد، زیرا خود ایشان به من گفتند که من این را به کسی نگفتم، بله افرادی می‌آمدند پیش

ایشان و می‌گفتند آقا ما می‌خواهیم ازدواج کنیم، آقا می‌گفتند بفرمایید بروید ازدواج کنید بفرمایید شرع که جلوی شما را نگرفته، به بعضی می‌گفتند نخیر برای شما صلاح نیست! کرارا این مسئله بوده به بعضی‌ها که می‌آمدند و می‌گفتند که ما می‌خواهیم ازدواج کنیم، می‌فرمودند که اشکال ندارد، ولی متأسفانه این افراد در خارج از آن عرض می‌شود که محیط این‌طور مطرح می‌کردند که دستور مرحوم آقا است، این مسئله خلاف است و این مسئله صحت ندارد چون شخص مرحوم آقا به بنده فرمودند که بنده به کسی تا به حال نگفتم که خصوصاً این به اصطلاح ازدواج اقدام کند، گرچه این فتوای ایشان و نظر ایشان از نقطه نظر شرعی این بود که مرد می‌تواند ازدواج مجدد بکند حتی اگر در موقع عقد با زن شرط کرده باشد که من زن دوم نمی‌گیرم و از نقطه نظر شرعی بنابر نظر ایشان این شرط عرض می‌شود که از نظر شرعی این شرط لازم نیست و الزامی نمی‌آورد، بلکه این چون از نقطه نظر فقهی مواردی است که این موارد جنبه حکمی‌دارد نه جنبه

حقی، جنبه حکمی‌دارد فرض کنید ولایتی پدر بر فرزند دارد این ولایت را نمی‌تواند به کسی دیگر واگذار کند این حکم است حق نیست، ولی در بعضی از موارد مسئله مسئله‌حق است حکم نیست، مثل این که فرض کنید که شخصی نسبت به یک مالی این حق تصرف دارد بعد این حق خودش را به‌کسی دیگر واگذار می‌کند می‌گوید شما می‌توانید از این مال استفاده کنید، ماشینی دارد ملک خودش است، استفاده از این وسیله حق او است اما این می‌تواند یک روز ماشینش را به کسی دیگر بدهد و استفاده کند و یک سال به کسی دیگر بدهد و امثال ذلک.

اتفاقا نظر ایشان در زمینه ازدواج این بود که اگر حتی مرد شرط کند و بنویسد پشت قباله، روی قباله، توی قباله، مشافها، کتباً که ازدواج مجدد نکند این شرط لازم الاجرا نیست چون شارع این را به عنوان حکم برای این قضیه مطرح کرده است نه به عنوان یک حق، ولی در عین حال خود ایشان نسبت به این قضیه به کسی پیشنهاد ندادند مطرح نکردند و مسئله را به اختیار خود افراد گذاشتند، واقع قضیه هم همین‌طور است و باید همین‌طور باشد زیرا مسئله

مسئله بسیار حساسی است، مسئله مسئله‌ای است که خیلی روی آن می‌شود حرف زد خیلی جوانبی می‌تواند داشته باشد، خیلی می‌تواند مسئله برانگیز باشد و چرا به چه دلیلی یک شخص بیاید و خودش را مبتلا کند و صحبت نکرده هزار مسئله بر او گفته می‌شود، حالا بیاید خودش را هم مبتلا کند.

در زمان حیات مرحوم آقا من یادم می‌آید که دو نفر به همدیگر تمایل داشتند و این تمایل زیاد شد تا آمدند پیش ایشان هم خود آن مرد آمد و هم خود آن خانم که آمد، آقا ما ازدواج بکینم ایشان فرمودند خودتان می‌دانید، دوباره آمدند پیش ایشان آقا شما اجازه می‌دهید ازدواج کنیم ایشان گفتند من گفتم خودتان می‌دانید التفات می‌کنید، برای بار سوم آن شخص آمد از ایشان ...، ایشان فرمودند که آقا من که دو مرتبه گفتم خودتان می‌دانید و اینها رفتند و ازدواج کردند و آمدند که از ایشان تقاضا کند که عقد را بخواند، ایشان حتی عقد را نخواندند عقد را اخوی ما خواند، خود ایشان عقد را نخواندند، گفتند من عقد نمی‌خوانم، خب نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد

که یک بلوایی به پا شد، یک بلوایی به پا شد که تمام مملکت را گرفت التفات می‌کنید و آن خدا می‌داند که چه شد، فقط بگویم که قتل و کشتار نشد در این مسئله و دیگر همه خودشان را در این قضیه نشان دادند، اوصاف‌شان را نشان دادند باطنشان را نشان دادند، آنهایی که اهل جلسه بودند و مجلس داشتند و مرام پیغمبر را تبلیغ می‌کردند و خودشان را نشان دادند، آنهایی که دنباله رو بزرگان خودشان را این‌طرف و آن‌طرف مطرح می‌کردند همه خودشان را نشان دادند، فحش‌ها، تهدیدها، سَب‌ها، ممنوع الخروج‌ها خلاصه خلاصه، مرحوم آقا عصبانی ناراحت ...، التفات می‌کنید، حالا اگر این قضیه می‌آمد به ایشان منتسب می‌شد ببینید دیگر چه می‌شد! این کاری که ایشان کردند در این مسئله گفتند که به ما مربوط نیست خودتان می‌دانید چون من در این جریان قضیه بودم در کار خیلی مسائل بود خیلی مسائل بود، به نحوی که دیگر مرحوم آقا با آن طیف دیگر به طور کلی قطع رابطه کردند و حتی یک عبارت خیلی عجیبی من شنیدم از ایشان که ایشان‌فرمودند: بعد از این جریان دیگر هر وقت من

می‌روم برای زیارت و می‌رسم به سر قبر فلان شخص دیگر فاتحه نمی‌خوانم، خب این چه قضیه‌ای هست یعنی چه به اصطلاح واقعا مطلبی که باید کار به اینجا بکشد که مثلا ایشان این نحوه باید برخورد کنند و اینها از مسائلی است که عرض کردم.

مسئله در اختیار شخص دیگر نیست وقتی که یک مطلبی از دهان بیرون بیاید دیگر از دهان بیرون آمده و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: که شما حافظ بر سخن هستید تا وقتی که بر زبان باشد، آمر بر سخن هستید امیر هستید تا وقتی که این سخن در زبان باشد، وقتی که این سخن از زبان بیرون آمد او امیر بر شما است، دیگر او دیگر شما را به این‌طرف می‌کشاند و به آن‌طرف می‌کشاند درست شد.

علی‌کل‌حال این یک مسئله است و درعین حال خب مگر ازدواج مجدد اشکال دارد، مگر شرعا کار خلافی آن شخص انجام داده، مگر آن دو نفر کار خلافی انجام دادند نه! اما مسئله به یک نحوی مطرح می‌شود و احساسات به یک نحوی برانگیخته می‌شود که دیگر از کنترل عقلا بیرون می‌آید، از

کنترل عقلا خارج می‌شود.

مطالبی را که در آن موقع مطرح می‌شد من احساس کردم قضیه از کنترل عقل خارج است و عقلا دیگر بر این قضیه نمی‌توانند اشراف داشته باشند و این مسئله باید جای خودش را پیدا کند و اگر شخصی موردی مواردی به یک هم‌چینن نحوی هست هر کسی در انتخاب و در اختیار مسیر زندگی آزاد است، در اختیار و انتخاب آزاد است، من به کسی ...، مرحوم پدر ما به کسی امر و نهی در این قضیه نکرده حالا بنده بیایم این کار را انجام بدهم، ما ناخن ایشان هم نمی‌شویم بنده بیایم این کار را انجام بدهم من چه‌کاره هستم، من می‌آیم آنچه را که به نظر می‌رسد مرام و مشی بزرگان و منشای دین و حجت شرعی بر آن است او را می‌آیم مطرح می‌کنم و از کسی هم ابا ندارم و ترسی ندارم و به خاطر مصلحت این یا آن نمی‌آیم حرف بزنم، همین حرف را من در بین خانواده خود مطرح کردم، بر مسائلی که گذشته بود در بین اقوام من این مسئله را مطرح کردم نه اینکه حالا چون قضیه مربوط به ما باشد ما ساکت باشیم ولی مربوط به دیگران است صحبت کنیم، نه این‌طور

نیست همه من را می‌دانند از احوال من اطلاع دارند که نسبت به بیان مسائل صریح هستم، درست شد و این به اصطلاح نکته، نکته مهمی‌است که من نسبت به این قضیه نمی‌توانم اظهار نظر کنم.

هر کسی خود می‌داند با توجه به شرایط که چه تصمیمی بگیرد و چه عرض می‌شود که کاری انجام بدهد، نسبت به هر قضیه همین‌طور است.

ان‌شاءاللَه تا چند روز دیگر ما مسئله عمامه گذاری داریم خدمت رفقا و دوستان و چند نفر ازآنها عمامه می‌گذارند و به لباس رسول خدا ملبس می‌شوند، طبیعی است این قضیه به طوری که برای خود من در ابتدای قضیه همین طور بود، این قضیه یک مقداری مشکل بود و چون انسان وارد در یک مسیر جدیدی می‌شود حال جدیدی پیدا می‌کند و ضعیت جدیدی پیدا می‌کند، خب هنوز مأنوس نیست یک وقتی انسان در بین فرض کنید که طائفه‌ای است که همه اینها عمامه می‌گذارند خب انسان هم می‌گذارد، خب خیلی عادی است برخورد ...، ولی یک وقتی نه! مسئله فرق می‌کند.

ان‌شاءاللَه مطالبی در همان روز عید غدیر یک چند کلامی راجع به این مسئله عرایضی خواهم داشت، ولی نسبت به هیچ یک از دوستان، من امر نکردم این مسئله را همه بدانند، هیچ امر نکردم و منتهی پیشنهاد و مطرح کردن اصل قضیه را وظیفه خود می‌دانستم.

مرحوم آقا می‌فرمودند: طلبه وقتی که به لمعه می‌رسد باید عمامه بگذارد من این مطلب را خدمت رفقا گفتم هر کسی می‌خواهد عمل کند هر کسی نمی‌خواهد نکند به من چه مربوط است هیچ ارتباطی به من ندارد، مگر بنده وکیل و کفیل نامه اعمال دوستان هستم، بنده هزاری اشکال دارم هزاری گرفتاری و بدبختی و بیچارگی برای خودم دارم، حالا بیایم که کفالت و ولایت اعمال دیگران را هم من داشته باشم نخیر! این‌طور نیست، مرحوم پدر ما در سال آخر حیات خودشان ایشان فرمودند صریحا، ای رفقا و ای دوستان من خودم به اندازه کافی بار دارم دیگر نمی‌توانم بار شما را به دوش بکشم، حرف حرف عجیبی است! یعنی تصور نکنید که حالا آمدید شاگرد من شدید و خودتان را اسماً حالا

بعضی‌ها رسماً علی حسب ... اهتمامهم آمدید در اینجا و بارتان را در اینجا انداختید و به هر نحوی هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید نخیر! من نسبت به کار خودم و نسبت به اموری که بر خودم می‌گذرد باید روز قیامت جواب بدهم، عین عبارت ایشان است التفات می‌کنید، چقدر مسئله مهم است دیگر نمی‌توانم بار افراد دیگر را بر دوش بگیرم، خودتان می‌دانید بارتان بر عهده خودتان است، ایشان این حرف را زدند بنده بیایم چه بگویم، ایشان استاد بودند و ولی بودند و مسائلی داشتند، ما نه استاد هستیم و نه ولی هستیم و نه چیز دیگر هستیم و هیچی هیچی، فقط همین فقط همین یک طلبه هستیم مثل سایر افراد دیگر هیچ تفاوتی ندارد، مسئله ما با آنها فقط و فقط بیان یک مسئله است.

یکی آمده بود از دوستان در اینجا و یک قدری برایش مشکل بود و این‌طور کنیم و این‌طور کینم فلان آقا ما قابلیت نداریم، گفتم بنده هم قابلیت ندارم، گفت ا گفتم ا ندارد، یعنی بنده قابل این هستم که خودم را الان شاگرد امام زمان علیه السلام، نخیر!

بنده هم‌چنین قابلیتی ابدا ندارم، شوخی هم نمی‌کنم واقعیت را می‌گویم هر کسی می‌خواهد بپذیرد هر کسی نمی‌خواهد نپذیرد، بنده قابلیت ندارم خب این که نشد، گفت آقا در این زمان نسبت به این قضیه، گفتم مگر بنده هم احساس ندارم فقط شما دارد، بله بنده هم همین مسئله برای بنده هست، حتی به ایشان گفتم وقتی که من مکه مشرف می‌شوم یا مکه و مدینه یا در سفر کربلا لباس عربی می‌پوشم، همین لباس حالا در مکه و آنها غیر از آن چه که خیلی این کار را می‌کنند به خاطر احترام بیت عمامه را برمی‌دارند، خود مرحوم آقا هم آنجا عمامه‌شان را در مکه برمی‌داشتند نه در مدینه، با همین لباس عربی مثل همین لباسی که الان تن من است با این لباس حرکت می‌کردند و اینها، اما من حتی در مدینه هم برمی‌دارم، این به خاطر این که انسان دو روز می‌خواهد برود در یک جا، اتفاقا در همان سفر قبلی که دو سال پیش مشرف شدیم من می‌خواستم در مدینه عمامه داشته باشم و اتفاقا دو یا سه روزی هم بودم با عمامه بودم و روز سوم یک مرتبه نشسته بودیم کنار قبرستان بقیع، یکی آمد آقا سلام علیکم

کی آمدید، گفتم ای وای شروع شد دیگر حالا ملاقات‌ها شروع شد، ما این دو یا سه روزی هم فرض کن باید بگذاریم، آن روز گذشت نصف روز ما با آن شخص به سررفت، نصف روز حدود پنج یا شش روز به سر رفت، گفتیم خب این از امروز ما، فردا آمدیم داشتیم برویم به ...، سلام علیکم از فاصله پنجاه‌متری یکی آمد و آقا کجا هستید و منزلتان کجاست، گفتم منزل من همین جا است در حرم پیغمبر، نه نه می‌خواهم خدمتتان برسیم، آقاجان بسیار خب بفرمایید، چند ساعت هم روز بعد گذشت، بسیار خب خیلی خب، روز سوم گفتم نه دیگر مثل این که تا این عمامه به سر ما هست دیگر ما عمامه را برداشتیم و لباس عربی دیگر کسی ما را نشناخت، برای خودمان می‌رفتیم می‌آمدیم.

در سفر کربلا هم مشرف شدیم در این سفر قبل از این، سفر اخیر یک روز یادم است یا دو روز یادم است من عمامه داشتم تا اینکه دیدم نه! در حرم این‌طرف و آن‌طرف هی می‌آیند و می‌نشینند پیش انسان که از ایران آمدی، حتی مزاحم می‌شوند یک

مرتبه در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام دعوایم شد با یک نفر، گفتم آقا خجالت نمی‌کشید ما دو روز بلند شدیم آمدیم در اینجا هی بلند می‌شوید می‌آیید دور و بر انسان چیز می‌کنید، بروید به کارتان برسید این کارها چیست که می‌کنید دیدیم فایده ندارد، علی کل حال خود ما وقتی که در یک محیطی هستیم که احساس می‌کنیم ما را نمی‌شناسند و به ما توجه نمی‌کنند ما خیلی راحت هستیم.

ولی صحبت در این است که انسان باید به تکلیف عمل کند، وقتی که در این زمان باید عمامه گذاشت و عمامه سنت پیغمبر است و دستور است و تکلیف است دیگر شانه خالی کردن ندارد، بله راحت رفتن و در خیابان دور زدن و دویدن و هر جایی ایستادن و با هر کسی صحبت کردن با کت‌وشلوار و کاپشن و اینها خیلی راحت است و خیلی هم به انسان بیشتر خوش می‌گذرد، ولی اینها را انسان باید برای دیگران بگذارد و باید متوجه باشد بالاخره تفاوتی باید باشد، مسئله باید فرق کند این که‌نمی‌تواند لذا در نهایت وقتی که مسئله به جایی رسید، گفتم آقا جان سفره‌ای پهن شده خوردی از

این سفره خوردی، نخوردی یک عده دیگر می‌خورند و بعد سفره را جمع می‌کنند خداحافظ شما، امر و نهی در کار نیست مسئله هم همین‌طور است قضیه هم شوخی بر نمی‌دارد، امری در کار نیست نهیی در کار نیست فقط صرف بیان مطلب است همین و اضافه بر این چیز دیگری مطرح نیست، راجع به این قضیه هم مسئله همین‌طور است بعضی‌ها با این مطلب خیلی منطقی و عقلایی و خیلی صحیح برخورد کردند و مشخص بود که مطلب را پذیرفتند و دریافتند و نسبت به اهمیت آن آن را مورد توجه قرار دادند و از کیفیت بیان و کیفیت نحوه صحبت مشخص بود که بسیار این مسئله منطقی صحیح و به طور واقعی این مسئله مطرح شده در ذهن جا افتاده و نفس این مسئله را پذیرا شده و خوشا به حال آنهایی که با مطالب آن افرادی که به طور واقعی برخورد می‌کنند و صحیح برخورد می‌کنند و از حدودی که خداوند قرار داده از آن حدود تعدی نمی‌کنند و آن چه را که مورد رضای الهی است انجام می‌دهند، هر شخصی باید ببیند

موقعیت او چطور است حال او چطور است، کیفیت برخورد او با این مسئله و جوانب قضیه و صلاح و فسادی که ممکن است بر این قضیه مترتب باشد، حتی من فر ض کنید که نسبت به آن قضیه که برای آن شخص اتفاق افتاده بود در زمان مرحوم آقا، گفتم اگر من می‌دانستم یک هم‌چنین وضعیتی هست هیچ وقت خود من اقدام نمی‌کردم، یعنی اگر من جای او بودم و این اوضاع را و این مسائل را احساس می‌کردم البته بعد بالاخره منجر به جدایی و اینها شد بالاخره انسان زندگی را می‌خواهد که این زندگی مقدمه برای کمال او باشد نه این که زندگی همه زندگی دردسر و نارا حتی و بزن بزن و بکوب بکوب، این که دیگر زندگی نیست این که مسئله نیست، علی‌کل‌حال یک عاقل باید همه جوانب را در این مسئله ارزیابی کند تا اینکه بتواند راه صحیح را آن‌طوری که خود مرحوم آقا فرمودند انتخاب کند.

مرحوم آقا به بنده فرمودند و من این مطلب را گفتنم، به بنده فرمودند که فلانی شما هرچه بتوانی کمتر برای خودت اشتغال به وجود بیاوری به صلاح تو است، حتی این مطلب را هم فرمودند من در این

جا می‌گویم از نظر این که خب جاهای مختلف گفتم اینجا هم اشکال ندارد، گفتند یک زن هم حتی برای تو زیاد است نصفش برای تو بس است التفات می‌کنید، یعنی وضعیت من و نحوه اشتغال من و کیفیت من در ارتباط با خودم و با کارم این نحوه است به این نحو است، حالا فرض کنید که شاید افراد دیگر این‌طور نباشند، من در ارتباط با این قضیه بنده این‌طور هستم و توصیه مرحوم آقا به بنده این‌طور است، یعنی هم آن‌طرف قضیه را من می‌گویم هم این‌طرف مسئله را، هر دوی این به اصطلاح مطلب را باید گفت و همه جوانب را باید توضیح داد و من این مسئله را نسبت به خودم احساس می‌کنم که‌اشتغال من و خصوصیات من، خصوصیات نفسی من و خصوصیات اشتغال من اجازه نمی‌دهد که از نقطه نظر فکری بیش از این فکر من مشغول باشد، خب این واقعیت است حالا تقصیر من است نه تقصیر من نیست، خدا من را این‌طور شاید یک کسی این‌طور باشد، مرحوم آقا به یک نفر فرمودند چون زمینه یک هم‌چینن مسئله‌ای را داشت

و نسبت به این زمینه فرد موفقی بود حتی در زمان خود مرحوم آقا، ایشان فرمودند: مرحوم قاضی یک هم‌چنین سعه‌ای داشت که عیالات متعدده دو تا سه تا داشت، البته در حالات ایشان هم جهاتی داشت تصور نکنید که حالا فرض کنید که یکی دختر شاه پریان بود، یکی نمی‌دانم فرض کنید که حالا از کجای آن ...، نه! دیگر بیش از این مطلب را باز نمی‌کنم، ولی آن افرادی که مسئله مرحوم قاضی را مستمسک قرار می‌دهند بدانند که اگر به جای مرحوم قاضی بودند با آن زنها ازدواج نمی‌کردند التفات کردید، نیاین بیخود بزرگان را ملعبه برای کارهای خودمان قرار بدهیم و نیاییم آن چه را که عرفا و اولیای خدا در آن عوالم اخلاص و صفا و به دور از مسائل نفسانی و هواهای نفسانی بر اساس نورانیت و صفای باطن عملی را انجام می‌دهند ما بیاییم با کارهایی که آمیخته با هوا و هوس است خلط کنیم و مزج کنیم و آنها را در حدّ خودمان تنازل بدهیم، این مسئله صحیح نیست این خیانت به مکتب و به مرام بزرگان و تبرعه اعمال شخصی که بر اساس هوا و مسائل نفسانی تحقق پیدا می‌کند، مرحوم قاضی

این‌طور بود.

در عین حال مرحوم آقا می‌فرمودند آقا مرحوم قاضی یک هم‌چنین سعه‌ای داشت که توانست این تعدد زوجات را چیز کند و الا خود پدر ما چرا اقدام به هم‌چنین کاری نکرد چرا؟ چون ایشان نمی‌خواست این کار را بکند وضعیت ایشان با وضعیت مرحوم قاضی تفاوت داشت، موقعیت او با موقعیت ایشان تفاوت داشت، یک سر را به پایین انداختن و همین‌طور گرفتن و جلو رفتن این مسئله نیست، به این‌طرف و آن‌طرف توجه نداشتن و هر چه بادا باد به عنوان این که شرع حلال کرده نیست، حساب و کتاب را انسان باید در قضایا و مسائل بررسی کند، در یک جا واجب است حتی واجب است در یک جا مستحب است، در یک جا مکروه است و در یک جا حرام اصلا حرام است، بله! در آن جایی که مسئله خطر جدی به وجود بیاورد مسائل جدی به وجود بیاورد حرام است، ما نمی‌توانیم در این جا بگوییم که انسان به یک نحو همه قضایا را به یک منوال نگاه کند و به یک چشم نگاه کند، چرا پدر

ما این کار را نکرد؟ چون موقعیت او اقتضا نمی‌کرد وضعیت او اقتضا نمی‌کرد، خصوصیاتی که در او بود اقتضا نمی‌کرد، بخصوص آن نحوه ارتباط ایشان با توجه به مسائلی که داشتند اقتضا نمی‌کرد، اینها یک مطالبی است که باید من حیث المجموع سنجید و مسائل را بررسی کرد و قضایا را بررسی کرد تا این که انسان بتواند نسبت به این مسئله به یک برداشت صحیحی برسد، ما این مسئله را حتی در زمان مرحوم آقا هم‌داشتیم در زمان ایشان حتی نسبت به این قضیه و نسبت به این مسئله حتی ما می‌دیدیم موارد خلاف را، مسائل را می‌آمدند تحریف می‌کردند آن چه را که ایشان می‌گفتند به یک نحو دیگری بیان می‌کردند، به یک قسم دیگری مطابق با مصالح عوض و بدل می‌کردند، برداشتهای خود را به عنوان نقل کلام ایشان آن برداشتها را می‌آمدند مسائل را مطرح می‌کردند و این مسئله مسئله صحیحی نیست.

انسان باید آن چه را که احساس می‌کند در ارتباط با او و خدای خودش دیگر خودش را گول نزند، آن چه را که انسان می‌فهمد دیگر نباید خودش را به این‌طرف و آن‌طرف به یک راهی بزند، اگر دنبال یک

راهی این‌طرف و آن‌طرف می‌رود دیگر چرا به خودش این زحمت را می‌دهد؟ چرا ما به خودمان یک هم‌چنین زحمتی را بدهیم تا اینکه ... خب نکنیم این کار را، چرا ما بیاییم و هم از یک طرف نسبت به این مسائل بخواهیم توجه داشته باشیم و از یک طرف دیگر خلاصه راهی برای مطلب مورد دلخواه پیدا کنیم و به مسیری جدای از مسیر تعیین شده بخواهیم حرکت کنیم، چرا این کار را بخواهیم به اصطلاح انجام بدهیم، در تمام مطالبی که اتفاق می‌افتد آن چه را که هست باید این مسائل بیان شود، آن چه را که واقعیت دارد باید بیان شود چون ما که نمی‌توانیم خودمان را گول بزنیم، برای چه می‌خواهیم خودمان را گول بزنیم، برای کی و برای چی؟ برای چی؟

در زمان مرحوم آقا ایشان راجع به رفتن این مجالسی که در تالار و اینها می‌گرفتند مرحوم آقا نمی‌رفتند و رفقا را هم نهی می‌کردند از این که در تالار و اینها بروند. البته من راجع به این قضیه با ایشان صحبت کرده بودم و دریافته بودم که منظور

ایشان از این حدت و شدت چیست؟ این مسئله را من متوجه شده بودم که نمی‌خواست همه هست و همه چیز هست و هر کسی در آن اماکن رفت و آمد دارد و آیا آن اماکن امنیت دارد یا امنیت ندارد نمی‌خواستند، لذا اصلا به طور کلی این مسئله را بسته بودند. بعد از ارتحال مرحوم آقا خب طبعا ما که در آن مقام نبودیم که بیاییم برای افراد تکلیف تعیین کنیم در آن مقام نبودیم، وقتی که از من سوال می‌کردند، من می‌گفتم خود تالار فی حد نفسه خودش یک مکانی است و اشکل ندارد آن مسائل جانبی قضیه است که می‌آید و مسئله را مورد سوال قرار می‌دهد، والا خود تالار یک جایی باشد به عنوان چیز مثل این که مجلس عروسی است مثلا فرض کنید که اینجا حسینیه است فرض کنید که اینجا تالار بوده، بالاخره آجر است و سیمان است و آهن است و دیگر چیزی به اصطلاح نیست، منتهی آن جهات جانبی مسئله می‌آید و این که آیا امنیت دارد امنیت ندارد و موقعیت او و خصوصیت او اینها مسئله است.

خود من شخصا عرض کردم اگر در جایی

مجلسی باشد در تالار، خود بنده می‌روم شرکت می‌کنم منتهی خب چون از این‌گونه اماکن من خیلی خوشم نمی‌آید خیلی هم نمی‌نشینم می‌آیم بیرون، اما از نقطه نظر خانم‌ها بنده اطمینانی به تالار ندارم این یک نظر نظر شخصی من است، شاید افراد در اینجا بگویند نه این عدم اطمینان شما صحیح نیست، ما تالارهایی داریم جاهایی هستند که اینها صددرصد از منزل خود ما مطمئن‌تر هستند، بسیارخب، آن چرا که مطرح می‌کنم بنده به عنوان یک مسئله کلی و انتخابش با افراد است در جایی که اطمینان اعتمادی برای زن نیست در آنجا زن نبایدشرکت کند، اگر اعتماد هست اشکالی ندارد این یک مسئله‌ای است و چون شخص بنده نسبت به این مسئله اعتماد ندارم لذا عیال خودم را به تالار نمی‌برم، همین امشب یک عروسی در یکی از همین تالارها است مال یکی از اقوام نزدیک اهل بیت ما است، ایشان در این تالار شرکت نمی‌کند خود من پنج دقیقه می‌روم و می‌آیم و خود ایشان هم می‌داند و به خود افراد هم گفته این را همه می‌دانند درست شد، اما یک مسئله دیگر است

که این قضیه را باید بنده بگویم چون مسئله ... و او کدورتی است که در این تالارها است، این تالارها همه کدورت دارند، ظلمانی هستند این مسئله مسئله‌ای است که جدای از مسئله اعتماد و عدم اعتماد است، افرادی که در اینجا رفت و آمد می‌کنند همه اینها افرادی نیستند که صالح باشند، نفوس اینها در این‌گونه اماکن تأثیر سوء دارد، در این‌گونه اماکن صحبت‌هایی که می‌شود و نحوه برخورد با مسائل نحوه‌ای است که اثر سوءبه جای می‌گذارد.

در تابستان گذشته در یک جا ما شرکت کردیم من وقتی که وارد آنجا شدم ظلمت وجود من را گرفت و کدورت چنان وجود من را گرفت که اصلا حال تهوع برای من پیدا شد و به آن افرادی که بودند گفتم آقا زود یک شامی‌بیاورید که من بروم، من نمی‌توانم اصلا در اینجا بایستم، چرا؟ خدا می‌داند که در اینجا چه می‌گذرد بنده که اطلاع ندارم، عروسی که باید برای خدا باشد سنت پیغمبر باید در آن انجام بشود، باید با سلام و صلوات و این مسائل و اینها باشد، در این‌گونه اماکن به خاطر خوش آمدن زن و مادر زن و فامیل زن و شوهر و او این را گفته

آن این را گفته آن چشم و هم چشمی، آن فلان کرده آن دخترکی نمی‌دانم کجا انداخته ما اگر نیاندازیم این‌جور می‌شود و فلان می‌شود، آن عروسی را تبدیل می‌کنند به یک اعمال ظاهری، شعاری، مجازی، که روح سنت پیغمبر و نورانیت در سنت پیغمبر به طور کلی از آن مجلس رخت برمی‌بندند و آن عروسی با ظلمت ابتدا پیدا می‌کند نه با نورانیت با کدورت شروع می‌شود آن زندگی نه با روحانیت، برای چه؟ برای این که فامیل فلان بدشان می‌آید، به جهنم که بدشان می‌آید، برای این که فلان فامیل خوش‌شان می‌آید خوش آمدن ندارد بد آمدن ندارد، پس روز قیامت هم به خاطر فلان فامیل تشریف بیاورید در جهنم، به خاطر این که او نگوید بفرمایید، به خاطر این که او این حرف را نزدند بفرمایید، در این جا فرمودید در آن جا هم بفرمایید، یک مجلسی بود من را دعوت کرده بودند در آن مجلس من وقتی که ... بنده اصلا نمی‌توانم اصلا نمی‌توانم نمی‌توانم، وقتی‌نمی‌توانم چه کنم که نمی‌توانم، نشستم کنار خیابان همان کنار، گفتم بروید یک پرتغال بیاورید

همین جا من می‌خورم و می‌روم همان جا کنار خیابان، رفتند آوردند آقا بفرمایید نمی‌توانم چه‌کار کنم که نمی‌توانم نمی‌توانم، وقتی پا نمی‌تواند.

شاید مرحوم آقا رضوان اللَه علیه منظورشان از نرفتن به تالار از این جهات بوده منتهی این که ما این کدورت را رفتیم و چیزی هم نفهمیدیم خب شاید خیلی چیزها را شما نفهمید، بله! من خودم در یک جا به چشم خود دیدم درب آن تالاری که زنها وارد می‌شدند و مردها عبور می‌کردند باز بود و مردها تا آخر زنها را می‌توانستند ببینند، به ا صطلاح آن مکانی که داشتند، که یکی از دوستان فوری رفت آن در را بست و به آن مسئولین و آنها تذکر داد که اصلا مسیر زنها را از یک در دیگر قرار بدهند، گفتند این تالار است دیگر، گفتند جای خوبی هم هست و اعتماد هم هست و مال کذا و کذا هم هست و این را هم ما با چشم‌مان دیگر دیدیم، بله! ما نباید از آن چه که گفته شده تخطی کنیم، بله ممکن است بیایند بگویند که بله آقا ما در منزل نمی‌توانیم بگیریم منزل ما، اینها را دیگر بنده نمی‌دانم منزل ما گنجایش ندارد، بله درست است واقعیت دارد هر کسی که منزل وسیع

ندارد هر کسی که آن امکانات ندارد، مردم فامیل دارند افراد دارند درست است این مسائل هست، ولی این‌طرف قضیه هم هست، حالا دیگر انسان باید ببیند کدام جا مناسب‌تر و کدام جا بهتر است و کجا امن‌تر است و کدام طریق بهتر است، آن طریق را باید انتخاب کند، علی کل حال حتی نسبت به این مسئله چون نسبت به این قضیه هم سوال شده بود خواستم عرض کنم، حتی نسبت به این قضیه بنده امر و نهی ندارم که حتما باید فرض کیند که ...، اگر شخصی منزلی دارد و آن منزلش وسعت دارد، چرا در منزل خودش دعوت نکند، اگر شخصی می‌تواند فرض کنید که منزل رفیقی داشته باشد و بله یک مقداری مشکل است درست است، می‌گویند نمی‌دانم جمع کردن دارد فلان دارد آن جا می‌رود می‌نشیند و بعد هم می‌آید بیرون دیگر هم مسئله‌ای ندارد اینها هست، ولی بالاخره راه خدا رفتن یک مقداری هم اهتمام می‌خواهد یک مقداری توجه می‌خواهد یک مقداری، خلاصه همه جور انسان راحت راحت راحت بگذارند آن وقت آن طرف قضیه یک مقداری

مشکل مشکل مشکل می‌گذراند، یا این که انسان حداقل سعی کندمکانی باشد جایی باشد که از نقطه‌نظر این مسائل امن‌تر باشد اگر نمی‌تواند در منزل، ما نسبت به این مسئله بیان مطلب به این نحو بود عوض و بدل ما نمی‌توانیم بکنیم، مطالبی را که از بزرگان رسیده است نمی‌توانیم تغییر بدهیم کم و زیاد کنیم، اختیار و انتخاب مطلب با خود ما است که چه راهی را در پیش بگیریم و چه کاری را انجام بدهیم، بزرگان فقط مطالب را بیان کردند و مسائل را فرمودند و ما نباید خود را در این گونه قضایا و این‌گونه مسائل گیر بیاندازیم.

مرحوم آقا نسبت به همه افراد به نحو یکسان بودند، مصلحت را مصلحت شخصی نمی‌دیدند وقتی می‌فرمودند زن باید از شوهر تبعیت کند این نسبت به همه افراد بود حتی نسبت به عائله خودشان، در همان زمان مرحوم آقا می‌آمدند و حرف ایشان را ...، من شنیدم از یک کسی‌که یکی از خانم‌هایی که ایشان در تهران بودند ایشان گفتند نه! این که داریم که باید تبعیت کرد این‌طور نیست که در هر جایی مرد هر چه بگوید زن گوش بدهد،

خب شما اختلاف دارید با شوهرتان چرا مطلب آقا را عوض می‌کنید، مسئله ایشان را چرا تغییر می‌دهید مطالبی را که رسیده چرا عوض می‌کنید، حالا به آقا هم مربوط نیست، مطالبی که از اولیای دین، از بزرگان دین از ائمه رسیده چرا ما بیایم عوض کنیم، چرا بیاییم تغییر بدهیم همان‌طوری که هست باید بیان شود، شما خیال می‌کنید فقط مسئله مسئله نماز خواندن و نماز شب خواندن و ذکر گفتن است، مسئله این‌طور نیست! سلوکی را که خداوند تعیین کرده آن سلوک باید بر اساس آن چه را که او گفته است انجام بشود و الا فایده ندارد.

یک روز با مرحوم آقا رفته بودیم منزل یکی از اقرباء ایشان که به ایشان محرم بود در مشهد، آمده بود شوهرش در مشهد برای درس طلبگی بخواند، ما رفتیم در منزل ایشان یک طبقه‌ای بود خوب هم بود طبقه نسبتا طبقه خوبی بود وسیع بود، اجاره کرده بودند برای درس خواندن و سکنی، هنوز هم در مشهد هستند، وقتی که در آنجا نشستیم آن مخدره گفت فلان کس از دوستان ما آمده از اقرباء ما آمده

اینجا و وقتی که این منزل را دیده گفته که به شوهر ما تا وقتی که شما منزل نخرید من دیگر نمی‌آیم در اینجا پایم را اینجا نمی‌گذارم، حالا این مطلب را این خانم جلوی شوهرش به مرحوم آقا می‌گفت، مرحوم آقا خیلی ناراحت شدند و گفتند اگر من جای شما بودم همین‌طور با همین به ایشان می‌گفتم شوهر من برای آجر و آهن مشهد نیامده است برای تحصیل علوم الهی و دنباله روی روش پیغمبر و یادگرفتن مسائل و معارف ائمه آمده است نه برای آهن و آجر اینها، خیلی ... همین مسئله را ایشان نسبت به همه داشتند این‌طور نبوده که در بعضی از اوقات آن چه را که مربوط به خودشان است به یک نحوی و آن چه را که مربوط به دیگری است به نحو دیگر به آن کیفیت نیست، نمی‌دانم عرض کردم خدمت دوستان که یا در جای دیگر عرض کرده بودم این مسئله را، که بسیاری از افراد خیال می‌کنند فقط با آمدن و رفتن و مجلس داشتن و دعا خواندن قضیه تمام می‌شود، مسئله این‌طور نیست مسئله سیر و سلوک الهی چند درصدش به نماز و دعا و اذکار و اینها برمی‌گردد، نود و چند درصد آن به مراقبه برمی‌گردد، مجلس

داشتن و این‌طرف رفتن و آن‌طرف رفتن و زیارت امام حسین علیه السلام و جلسه عزای امام حسین علیه السلام تشکیل دادن درصورتی مفید است که ما خود را به مرام امام حسین علیه السلام وفق بدهیم، هی هر روز بلند شویم و بیاییم و برویم بعد هم هیچی مسئله به جای خودش جایی‌قرار نگیرد، فقط همین بیاییم و برویم و مجلس داشته باشیم والسلام و بعد هم ترتیب اثر داده نشود دلمان را خوش کنیم به این که چند صحبتی از آقا می‌شنویم و بعد هم ما سالک هستیم و به آن چه را که گفته می‌شود عمل نشود، نخیر! هیچ خبری نیست هیچ خبری نیست.

چند روزپیش یک عقدی در این جا بود و بعد گفتند که آقا به از عقد به طور معمول یک چند کلامی هم صحبت می‌کنیم به نظر می‌رسد، گفتم مقصود از صحبتی که در این جا می‌شود نباشد که فقط در نوار و ضبط و اینها باشد و نوار آقا را داریم و تبرکاً در مجلس ...، ببینید آن چه را که در این نوار گفته می‌شود عمل می‌کنید یا نمی‌کنید؟ من بعد گفتم یک وقتی یادم است یک وقتی یک مجلس عقدی بود

خودم نبودم با خستگی از جایی آمده بودم در آن مجلس و خطبه عقد را خواندیم و بعد گفتند یک چند کلمه‌ای هم شما بفرمایید، یک نصیحتی آویزه گوش کنند داماد و عروس و خانواده و همه و چه کنند، گفتیم بسیار خب حالا که به ما اظهار محبت می‌کنید بسیار خب، ما با آن حال خستگی سه ربع صحبت کردیم ولی خدا را شاهد می‌گیریم به یکی از این حرف‌هایی که ما در این سه ربع زدیم اینها عمل نکردند درست بر خلاف آن عمل کردند، درست خب چه نتیجه‌ای دارد چه فایده ای دارد، حالا آقا هم برای شما صحبت کرد و چندتا روایت خواند و چند تا حرفی زد، از این‌طرف و آن‌طرف و از آن‌طرف و مجلس هم گرم شد و خب الحمدلله مجلس خوبی بود ولی همین، شما در این نوار نشنیدید که من گفتم به کار زن و شوهر دخالت نکنید شنیدید یا نشنیدید؟ شما در این نوار نشنیدید که من گفتم آن چه که موجب محبت بین طرفین است باید فراهم بشود نه اینکه مطالبی گفته بشود که زن و شوهر از هم دور بشوند گفتم یا نگفتم؟ شما در این نوار نشنیدید که من گفتم باید جوری

نصیحت کرد که عروس نسبت به خانواده شوهر محبت بیشتر و انس بیشتر و ادب بیشتر و نزدیکی بیشتر و وحدت بیشتر را به وجود بیاورد و داماد نسبت به خانواده عروس احساس غربت نداشته باشد احساس وحدت داشته باشد، این مطالب را من برای در و دیوار گفتم یا برای شخص جنابعالی گفتم، شما عمل کردید؟ هان! فقط دلخوش کنید که آقا می‌آید یک چند کلمه صحبت می‌کند بسیار خب و مجلس عقدمان، نخیر! مسئله این‌طور نیست، عمل کردیم پایمان را گذاشتیم جای پای آنها، عمل نکردیم نکردیم بین من و بین غیر من در این مسئله تفاوتی نمی‌کند، عرض کردم خدمتتان مرحوم آقا بارها فرمودند که خدا خویشاوندی برنمی‌دارد.

چندی پیش بود یک قضیه ای یک شخصی نقل می‌کرد که من گفتم بیایم این قضیه را برای رفقا وبرای دوستان عرض کنم تا این که بدانیم و متوجه باشیم که سلوک چیست و سالک کیست؟ مخدره‌ای است که من او را می‌شناسم، مدتی با شوهرش زندگی کرده و بعد هم شوهرش به رحمت خدا

رفته‌فوت کرده، اولا اختلاف عقیدتی بین او و بین شوهرش وجود داشته، یعنی فردی بوده معتقد به مبانی به مبانی اسلام و متعهد ولی شوهر مرحوم ایشان ایشان هم خوب بوده فرد چیزی بوده ولی به اندازه ایشان نبوده این اختلاف اساسی جدی اول، مسئله دوم اختلاف فرهنگی بوده که بین خانواده زن و بین خانواده شوهر بوده، در خانواده زن زن سالاری و در خانواده شوهر مردسالاری بوده با آن معنای غیر صحیح خودش، خب طبعا وقتی که یک هم‌چینن دختری از یک هم‌چنین خانواده می‌آید می‌رود در این خانواده چه برخوردهایی ممکن است به وجود بیاید این هم مسئله دوم که اختلاف اساسی در این قضیه وجود داشته، ولی این زن در این مدت با شوهر چطور زندگی کرد، می‌گفت در تمام مدتی که با او زندگی کرد پایش را جلوی شوهرش دراز نکرد، در تمام مدت یک وقت به شوهرش تو نگفت، این زن و این هم از به اصطلاح چیز نبودند از نقطه‌نظر سطح افراد جامعه از افراد خیلی مرفه هم بودند، در تمام مدت زندگی یک مرتبه از شوهر درخواستی نکرد که شوهر رغبتی بر انجام این نداشته باشد از دهان این

اصلا بیرون نیامد یک هم‌چنین چیزی را می‌شود باور کرد، می‌گفت هر وقت این شوهرش می‌رفت بیرون این کفش‌های شوهرش را واکس می‌زد، می‌گفت حتی اگر شوهرش دو بار در روز می‌رفت بیرون دو بار این کفش را واکس می‌زد، هر وقت شوهرش آمد به منزل لباس‌هایش را این آمد درآورد آمد به او ترهیب گفت و به مقتضای حالش شربتی چیزی آماده کرده بود که این وقتی می‌آید خسته از اداره بوده از کاری بوده چه بوده از او ... پذیرایی کرده باشد، در تمام مدت زندگی یک مرتبه نگفت این را برای من بخر، چرا این کار را انجام ندادی؟ چرا این کار را انجام ندادی؟ جالب‌تر از همه اینها این که ایشان می‌گفت که بعضی از اوقات ما به یک مجلسی دعوت داشتیم مجلس مال نزدیکترین افراد به ما بود، مثلا فرض کنید مجلس عروسی، مجلس عقد، مجلس عروسی جشنی بود مجلسی بود غذایی بود اطعامی‌بود، مربوط به حتی نزدیکترین افراد به ما بود، می‌گفت ما آماده می‌شدیم از منزل که می‌آمدیم بیرون یک مرتبه ایشان پشیمان می‌شد می‌گفت این

جا نمی‌رویم، می‌گفت حتی چرا از دهان من خارج نشد، این که چرا؟ می‌گفتم که شوهر من است نمی‌خواهد برمی‌گردیم منزل درست شد و چیزهای دیگری که خب ... این شخص، من رو کردم به آن شخص گفتم اگر سالکی باشد این زن است، با این که این فقط نماز می‌خواند فقط نماز می‌خواند چرا؟ چون آنچه را که خدا گفته این دارد انجام می‌دهد حالا ما شب تا صبح نماز شب بخوانیم، می‌شود باور کرد؟ خود من خیلی تعجب کردم وقتی که از او شنیدم گفتم خود من خیلی دارم تعجب می‌کنم، مگر یک هم‌چنین چیزی امکان دارد اصلا مگر امکان دارد، گفت یک هم‌چنین مسئله‌ای بوده درست، اگر زنی به شوهر بگوید چرا این را انجام ندادی که شوهر خجالت بکشد ومیلش نباشد بداند این زن که اعمالش همه از بین رفته، درست می‌خواهد انجام‌بدهد می‌خواهد انجام ندهد.

تذکر دادن و نصیحت کردن بله باید بین زن و شوهر وجود داشته باشد، باید مسائل را بگویند رفیقانه نه این که احساس بکند شاید نکند تحریک کند هی تا این که او را در مضیقه قرار بدهد، مضیقه

قرار بدهد که شوهر نسبت به زن ثقلی را در وجود خودش احساس کند این غلط است، اینجا است که مرحوم آقای حداد می‌فرمودند بعضی از افراد راه نرفته سالک هستند این مقصود است، ظاهرا سالک نیست اصلا نمی‌داند سالک کیست؟ سلوک چیست؟ ولی سالک است نفسش دارد تغییر می‌کند نفسش دارد خودش را با آن مبدأ نزدیک می‌کند، مگر سلوک چیست؟ سلوک فقط نماز خواندن است، سلوک فقط دعا خواندن است، مجلس امام حسین علیه السلام رفتن و صرفا برای کشته شدن سیدالشهدا گریه کردن، این خیلی خیلی خیلی کم است تا آن چه که انسان برود در این مجالس و ببیند امام حسین که بود و خودش را با امام حسین از نقطه نظر معنا نزدیک کند و مسیر آن حضرت را اختیار کند و مطالبی را که آن حضرت به دنبالش بودند در خودش محقق کند، نه این که برود یک روضه بخواند و گریه کند و در مجلس امام حسین هم رفتیم و مسئله تمام، چه بسیار افرادی که اهل مجلس و مجلس داشتن و زیارت ام‌داوود و نمی‌دانم چیز

گرفتن و اطعام و نذر کذا کردن و سفره انداختن و مجلس داشتن و روضه خواندن و اینها بودند، ولی در ارتباط با مسائل واقعی در آن ارتباط با آن چه که تکلیف آنها هست و وظیفه آنها هست جور دیگر عمل می‌کردند، این مجالس فایده برای آنها نداشته و ندارد.

مرحوم آقا می‌فرمودند که بعد از این که یکی از اقوام ایشان از دنیا رفته بودند از همین مخدرات، از همان اقوام نزدیک ایشان از دنیا رفته بود، او را به وضع بسیار فجیع و به وضع بسیار رقت باری و به وضع بسیار نکبت باری دیده بودند مرحوم آقا که در آن دنیا و دست گدایی خود را به سوی آقا دراز کرده و از ایشان تمنایی داشت، تمنای بخششی داشت و ایشان هیچ نداشتند که به او بدهند هیچ نداشتند بدهند، خودش خواست! خودش در این دنیا این‌طور خواست! بعد دست کردند در جیب‌شان که بالاخره ببیند چیست دیدند که یک نخودچی در جیب‌شان هست، نخودچی همان را درآورند به او دادند، می‌گفتند همان را درآوردم فقط دیدم یک نخودچی در جیبم هست، بعد آن همان طور نگاه

کرد گفت همین، گفتم دیگر ندارم، بعد این کی بود؟ این همان کسی بود که مجلس داشت روضه می‌خواند در آن مجلس، نمی‌دانم فرض کنید که این را می‌دید آن را می‌دید، نمی‌دانم جلسات روضه و ام داوود و سفره و نذر و کذا و خانم جلسه‌ای و فلان از این مسائل و اینها داشت، اما چه آدمی بود؟ آدمی بود که زندگی را خراب می‌کرد، آدمی بود که جدایی می‌انداخت بین افراد، آدمی بود که چند مرتبه مرحوم آقا صریحا به او پرخاش کردند، توبیخ کردند، تهدید کردند، که این کارهای شما وزر و وبال شما خواهد شد، اما ایشان گوش نداد، هان! هی برو روضه‌ام داوود بخوان دعای ام داوود بخوان، ام داوود به چه درد تو می‌خورد، به جای دعا خواندن به جای جلسات راه انداختن بلند شو ببین خدا چی گفته، من یک روز در منزل اینها بودم، شوهر ایشان به ایشان گفت آن چراغی که آن جا هست خاموش کن، آن چراغی که در آنجا هست جلوی من، حالا ای کاش من نبودم، گفت خودت بلند شو برو خاموش کن، اصلا من یک مرتبه آسمان بر سر من خراب شد، بعد

این یک نگاهی کرد شوهر به ما حالا شوهرش یک قدری مریض بود مریض حال هم بود ثمین بود و مریض بود، من بلند شدم رفتم چراغ را خاموش کردم چراغ حیاط را خاموش کردم آمدم درست شد، شما با این حرفی که به شوهرت زدی تمام عبادت عمرت از بین رفت، همه آن از بین رفت این است مسیر راه همین است، از این راه هم نمی‌شود تخطی کرد واقعیت همین است و باید ما به حول و قوه الهی این مسائلی که پیش آمد ما در مسائل فطرت صحبت می‌کردیم ولی این قضایای که در این دو جلسه اخیر به خاطر این موضوع خاص بود، ما این خارج از آن بحث کلی شدیم.

ان‌شاءاللَه راجع به مسائل فطری که چگونه انسان اعمال خودش را مطابق با فطرت قرار بدهد عبارت است از همان راه واقعی، ان‌شاءاللَه راجع به آنها صحبت می‌کنیم امیدورایم که خداوند همه ما را موفق کند که آنچه را که او می‌خواهد نه آنچه را که خود می‌خواهیم، آنچه را که او می‌خواهد ما انجام بدهیم، من در بعضی از گاهی اوقات که صحبت می‌شود با اهل بیتمان بعضی مسائلی مطرح می‌کنم

که خب بالاخره برای ایشان هم جای سوال و اینها هست، می‌گویم من چه کنم که غیر از این نمی‌فهمم اگر شما راهی داری نشان بده تا من آن‌طور عمل کنم، من چه‌کار کنم چه‌کار کنم که می‌بینم پیغمبر و امام این جور گفتند، اگر شما این را می‌خواهی خب دعا کن کاری کن که مسئله برای من روشن بشود، آن قسمی‌که شما می‌خواهی که راحت تر است آن قسمی‌که مورد نظر شما است، ولی من چه کنم که این‌طور برداشت دارم، در روز قیامت خدا به من می‌گوید که می‌خواستی نکنی تو که این‌طور فهمیدی چرا خلافش را کردی می‌خواستی نکنی و در روز قیامت شما نمی‌توانید از من شفاعت کنید، اگر شما بیایید و بگویید که من عهده‌دار مسائلی را که در ارتباط با شما در دنیا داشتم در روز قیامت هستم و برای من حجت تمام بود خیالم راحت بود، بسیار خب هر کاری می‌خواهد بشود ولی شما در روز قیامت پرونده‌ات روی دوشت است اصلا نگاه به ما نمی‌کنی، نگاه نمی‌کنی هر چیزی داد می‌زنی، این که من دارم عر ض می‌کنم خدمت شما واقعیت است،

هر چه در روز قیامت زن به شوهر داد بزند که تو بودی که در دنیا من را به این کار انداختی، تو بودی که مرا مجبور کردی بی حجاب بروم نخیر! اطاعت زن از شوهر در مواردی است که دستور به حرام ندهد، اگر دستور به حرام بدهد زن نباید از شوهر اطاعت‌بکند، اگر شوهر یا پدر به فرزند یا به زن خلاف شرع را دستور بدهد حرام است اطاعت کند.

یک شخصی سوال می‌کرد می‌گفت که من در مجلسی می‌نشینم ظاهراً پدر آن خانواده رعایت بعضی از مسائل اسلامی را در سر سفره نمی‌کند، گفتم شما در سر سفره حرام است بنشینید حرام است، گفت پدرم ناراحت می‌شود، گفتم بشود اینجا ناراحتی نیست، رعایت پدر در صورتی است که امر به حرام نکند و نشستن در سر سفره‌ای که آن سفره حرام است و بعضی از مأکولات او حرام است نشستن بر سر این سفره حرام است، چه زن چه دختر چه پسر فرق نمی‌کند باید دست پدرت را هم ببوسی ولی در سر سفره نباید بنشینی، در روز قیامت هر چه زن به شوهر بگوید که تو بودی که من را امر کردی به این کار، شوهر می‌گوید بابا من دنبال کار خودم

رفتم می‌خواستی نکنی، شوهر هم به زن داد می‌زند می‌گوید می‌خواستی نکنی به گناه افتادم به خاطر این که دل تو را به دست بیاورم این کار را کردم به خاطر زندگی و فلان نکنی ما آن کار را کردیم، می‌گوید من که دست تو را نبسته بودم سرش را می‌اندازد پایین و می‌رود این می‌ماند و آن کارهایی که در دنیا انجام داده.

علی کل حال باید از خداوند متعال توفیق بخواهیم که ما را موفق کند به آن چه که مورد رضایت اوست در این دنیا و بهترین استفاده را از این دو روزه که خداوند به ما عطا کرده است به عنوان رأس‌المال و سرمایه، این عمری که خدا به ما داده همین اوقاتی که ما الان نشستیم این سرمایه است رأس‌المال ما است، این رأس‌المال را ما چطوری خرج می‌کنیم؟ این سرمایه را چطور داریم مصرف می‌کنیم؟ باید آن چه را که مورد رضای الهی است در اینجا ما آن را ا نجام بدهیم، بقیه مسائل را به کنار بگذاریم خداوند ما را موفق کند نسبت به این مسئله ان‌شاءاللَه.

سوال شده که در بعضی از منازل یا وقتی که وارد می‌شویم حالت کدورت و دلگرفتگی ایجاد می‌شود حتی منزل فامیل و غیره چگونه باید برخورد کنیم، البته اگر به عنوان صله رحم است خب چاره‌ای نیست انسان باید متذکر به اذکار باشد و آن‌طور که باید و شاید دل ندهد و دل نسپارد این اثر آن موقعیت را کم می‌کند.

سوال: ممکن است کسی که سالک الی اللَه بوده و مورد توجه استاد بوده و در ... به واسطه فعلی که از طرف خانواده او صورت می‌گیرد مورد بی‌اعتنایی استاد قرار بگیرد یا این که قضیه عکس می‌شود و در اصل مورد نظر که مورد بحث است

استاد: متوجه مسئله نشدم، منظور مرحوم آقا از این قضیه این بوده که کیفیتی که به وجود آمد در این قضیه این کیفیت بی ارتباط با نحوه عملکرد آن شخص در آن خانواده نبوده، به طوری که اگر آن شخص به نحو دیگری عمل می‌کرد جور دیگری مسائل را پیش می‌برد، ارتباطات خصوصیات نحوه‌رفت و آمدها، نحوه روابط عمومی، نحوه روابط اجتماعی خانواده با مسائل و اینها، اگر به نحو

دیگری می‌بود این مسائل به این کیفیت انجام نمی‌گرفت، اگر یک ناراحتی بود همین ناراحتی در یک محدوده خاص خودش انجام می‌گرفت و بعد هم به صورتی این قضیه به مرور زمان، این که مسئله الان به این کیفیت درآمده و وسعت را به خود گرفته و این حرفها را به پییش آورده نتیجه آن ارتباطاتی است که می‌شود گفت که شاید چندان آن ارتباطات و آن نحوه القاء مسائل و آن نحوه بیان مطالب در زمان حیات ایشان کافی و مکفی برای راهنمایی در این برهه‌ها نبوده، در این صورت وزر و وبال دامن این شخص را خواهد گرفت.

خب وقت گذشته است و خیلی راجع به یکی از مخدرات سوالی کرده بودند راجع به این دو مسئله‌ای که قبلا عرض شد که خب بیان مرحوم آقا راجع به این قضیه در زمان حیاتشان به یک نحو دیگری بوده و بیان شما به نحو دیگری است آیا این اختلاف ناشی از چیست؟ آیا دو حکم متفاوت است و توجیه تفاوت بین این دو حکم در چیست.

استاد: من به اصل قضیه که نمی‌توانم برسم

احتیاج هست به این که راجع به این مسئله صحبت جدایی داشته باشم و به طور کلی اولا در آنجا صحبت این بود که بین اولیاء آیا ممکن است که اختلاف وجود داشته باشد، بنده خروج به اصطلاح طلبه‌ها موجزه از این قضیه دارم، مسئله بین من و بین مرحوم آقا اصلا ارتباطی با تفاوت حکمی بین اولیاء ندارد، ایشان شخص وارسته و منزه و به حق پیوسته و ولایت در ایشان ثابت، ولی من یک فرد عادی و با نظرات عادی و با بینش عادی صرفا بر اساس مدرکاتی که با مطالعات و تجربیات شخصی که در خدمت بزرگان بودم بنده مطالبی رسیدم، اما مسئله ایشان به طور کلی با حقیر قیاس مع الفارق است و هیچ ارتباطی بین این دو مسئله نیست، اما راجع به این که بین اولیاء ممکن است اختلاف باشد، بله! ممکن است باشد و احتیاج به یک بحث مستوفایی دارد، اما این که این مسئله را که عرض کردم با مطلب آقا منافات دارد نخیر منافاتی ندارد، عرض کردم خدمت دوستان که نظر آقا هم همین بوده منتهی مرحوم آقا نظرشان این‌طور بوده، به اصطلاح روش ایشان و آن حالت سلوکی خودشان و حالت ارتباط

ایشان با شاگردان، خب موقعیت ایشان به یک نحوی بود که شاید اگر یک مطلبی را اگر می‌خواستند آن‌طور که در ما فی الضمیر ایشان می‌گذرد مطرح کنند از این قضیه سوء استفاده می‌شد و مسئله به نحو دیگری مطرح می‌شد، عرض کردم خدمت دوستان که شخصی می‌آید پیش ایشان و می‌گوید من اظهار تمایل برای ازدواج مجدد می‌کند و ایشان می‌فرماید مانعی ندارد و بعد می‌رود در فامیل خودشان مطرح می‌کند که ایشان به من دستور دادند، التفات می‌کنید مسئله چقدر تفاوت می‌کند و تا جایی که خب این قضیه، اتفاقا این مسئله برای شخص حقیر خیلی تجربه شده و به‌واسطه کم لطفی که بعضی‌ها دارند مشکلاتی را برای ما به وجود می‌آورند، نه نسبت به این قضیه ازدواج و اینها، نسبت به مسائل دیگری که کم و بیش مطلع هستید، لهذا آن نحوه بیان مرحوم آقا و نحوه صحبت مرحوم آقا نسبت به قضیه خب طبعا با ما تفاوت می‌کند، ایشان برای رعایت خیلی از مصالح به واسطه موقعیتی که دارند صریحا آنچه را که در نیت‌شان بود و مدّ نظرشان بود صریحا

مطرح نمی‌کردند، البته خلافش را هم نمی‌فرمودند و افرادی که در ارتباط با ایشان بودند اگر فرد زیرک و کیسی بودند احساس می‌کردند نظرات ایشان را در این قضیه، نظرهای ایشان در این مسئله همانی بود که بنده عرض کردم، منتهی چون داعی بنده بر این است که مطالب ایشان را باز کنم و یک قدری بیشتر در حول و حوش مسئله صحبت بشود، که از آن اجمال و ابهامی‌که چه بسا ممکن است پیدا بشود و خود ایشان هم که طبعا در میان ما نیستند که پاسخگو باشند، لذا یک قدری من از آن محدوده ای که در زمان مرحوم آقا بود پا را فراتر می‌گذارم و مطالب را بیشتر باز می‌کنم تا این که افراد در ارتباط با این مسئله خودشان با آگاهی و با بینش حرکت کنند و نیاز نیست در هر موردی و در هر خصوصیتی از مسائل مطالب آن‌طوری که همه بتوانند آنچه که مد نظر بزرگان بوده، خیلی ثلیث و صریح به آن مطالب دسترسی داشته باشند، طعبا خب محذوراتی که مرحوم آقا در زمان حیات داشتند ما آن محذورات را

نداریم. حفظکم اللَه ان‌شاءاللَه[1]

[1] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات مبانی سیر و سلوک الی الله، ۱جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.